

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 12, Winter 2022, 71-92
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.34850.2129

A Critique on the Book ***History of Iranian Studies in Russia***

Abbas Panahi*

Abstract

Given that the book *The History of Iranian Studies in Russia* is one of the most recent works in the field of Iranian studies in Russia, the author was expected to critique the achievements of Russian Iranologists with an analytical approach; especially for the fact that, during the communist era, the Russians attached special importance to Iranian studies in line with the plans and policies of the ruling Soviet party. Because in the Soviet period, Iranian studies were based on the course of historical one-line theory and the proof of historical determinism. These works had a great impact on the intellectual, political, and social atmosphere of Iran in recent decades. As a result, the critique of the Russians' record in this field could have opened new perspectives in the field of Iranian studies (Iranology), while the book under review provides a brief and hasty record of the trend of Iranology in the three-hundred-year history of this science in Russia. One of the most important reasons for the dispersion of the book's contents was to choose a general title for the present study. So, the indicators studied by the author cover a wide range of topics and contents in the field of Iranian studies in Russia. The indicators studied in the present book should be included in the scope of encyclopedia research. The present

* Associate Professor, Guilan Study Institute, University of Guilan, Rasht, Iran, apanahi@guilan.ac.ir

Date received: 14/10/2021, Date of acceptance: 23/01/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۷۲ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۲، اسفند ۱۴۰۰

article tries to critique and analyze the topics and indicators of the present book by the method of content analysis and scientific critique.

Keywords: Iranian Studies, Iranologists, Russia, Criticism.

نقد کتاب تاریخ ایران‌شناسی در روسیه

عباس پناهی*

چکیده

باتوجه به این که کتاب *تاریخ ایران‌شناسی در روسیه* یکی از تازه‌ترین آثار در قلمرو مطالعات ایران‌شناسی در روسیه است، انتظار می‌رفت نویسنده با رویکردی تحلیلی به نقد دستاوردهای ایران‌شناسان روسی بپردازد؛ به‌ویژه این که روس‌ها در دوره حاکمیت کمونیسم در جهت برنامه‌ها و سیاست‌های حزب حاکم شوروی اهمیت ویژه‌ای برای مطالعات ایران‌شناسی قائل بودند، زیرا دوره حاکمیت شوروی مطالعات ایران‌شناسی برمبنای سیر نظریه تک‌خطی تاریخی و اثبات دترمینیسم تاریخی قرار داشت. این آثار تأثیر زیادی در فضای فکری، سیاسی، و اجتماعی ایرانی دهه‌های اخیر داشت. در نتیجه، نقد کارنامه روس‌ها در این زمینه می‌توانست دریچه‌ای جدید در زمینه ایران‌شناسی پیش‌روی مخاطبان قرار دهد، در حالی که در کتاب موردبررسی گزارشی کوتاه و شتاب‌زده از روند ایران‌شناسی در تاریخ سی‌صدساله این دانش در روسیه را ارائه داده است. یکی از مهم‌ترین دلایل پراکندگی مطالب کتاب انتخاب عنوان‌های کلی پژوهش حاضر است. در نتیجه، شاخص‌های موردبررسی نویسنده گستره وسیعی از مطالب و موضوعات در زمینه ایران‌شناسی در روسیه را در بر گرفته است. شاخص‌های موردبررسی کتاب حاضر در قلمرو پژوهش‌های دانش‌نامه‌ای قرار می‌گیرد. مقاله حاضر می‌کوشد تا با روش تحلیل محتوا و نقد علمی موضوعات و شاخص‌های کتاب حاضر را موردنقد و تحلیل قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: ایران‌شناسی، ایران‌شناسان، روسیه، نقد.

* دانشیار گروه تاریخ، پژوهشکده گیلان‌شناسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران، apanahi@guilan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۳



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

مطالعات ایران‌شناسی در جهان، به‌ویژه اروپا، از پیشینه‌ای سی‌صدساله برخوردار است. باین حال، پژوهش‌های چندانی درباره سیر مطالعات ایران‌شناسی در جهان انجام نگرفته است که بتواند تاریخ تحولات آن را به‌گونه‌ای جامع برای پژوهش‌گران و دانشجویان حوزه مطالعات ایران‌شناسی بازگو کند. مطالعات شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در اروپا از سده هجدهم میلادی رفته‌رفته شکل گرفت، اما از سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی بر رونق آن افزوده شد (مک‌فی ۱۳۹۸: ۱۹، ۲۰)، در نتیجه دانشمندان زیادی در سراسر اروپا به پژوهش در زمینه‌های مختلف ساختار جامعه ایرانی پرداختند. روسیه یکی از این کشورهای اروپایی بود که با انگیزه‌های گوناگون در انستیتوهای شرق‌شناسی مطالعات ایران‌شناسی را در سرلوحه برنامه‌های پژوهشی خود قرار داد. روس‌ها تا پیش از کوشش‌های پترکیبر در زمینه شرق‌شناسی و ایران‌شناسی آگاهی‌های خود را در ارتباط با ایران نخست از تاتارها و سپس ارمنیان اخذ می‌کردند (اسعدی ۱۳۶۸: ۱۳).

سرانجام، امپراتوری روسیه پس از هم‌جواری با قلمرو ایران با تأسیس شرق‌شناسی و سپس ایران‌شناسی بستر فعالیت علمی پژوهش‌گران این حوزه را فراهم کرد. با وجود این، رشد و گسترش این دانش در دوره شوروی با علاقه بیش‌تری دنبال شد. در مجموع، عوامل متعدد سیاسی و اقتصادی موجب شده است تا روس‌ها از سده هجدهم میلادی توجه ویژه‌ای نسبت به ایران داشته باشند. این عوامل و اهداف به‌طور مستقیم بر گسترش مطالعات ایران‌شناسی در روسیه تأثیرگذار بوده است. پس از انقلاب اکتبر روسیه، بررسی و مطالعه تاریخ کشورهای خاور نزدیک و میانه، به‌ویژه ایران، وارد مرحله جدیدی شد (پناهی و رحمانی‌نژاد ۱۳۹۷: ۲۶).

ادوارد سعید معتقد است شرق‌شناسی (orientalism) نتیجه رقابت سیاسی و اقتصادی دولت‌های اروپایی برای دست‌رسی و استعمار کشورهای مشرق‌زمین شکل گرفت (سعید ۱۳۹۰: ۳۲۸). به عقیده ادوارد سعید، شرق‌شناسان برای خشنودی مردمان مشرق‌زمین به پژوهش تاریخ و فرهنگ شرق روی نیاوردند، بلکه هدف آن‌ها از شرق‌شناسی تسلط بر دنیای شرق بوده است. از دیدگاه وی، خاورشناسی گونه‌ای اراده یا «هدف» را بیان می‌دارد که آن‌چه به‌وضوح جهانی دگرگونه است نزد غربیان درک شود و در مواردی تحت مهار و در معرض مداخله قرار گیرد و حتی به جهان غرب پیوست گردد (سعید ۱۳۹۰: ۳۴).

باتوجه به این که از سده هجدهم تب شرق‌شناسی در اروپا بسیار داغ شد، روسیه نیز تلاش داشت تا از گردونه رقابت با کشورهای اروپایی واپس نماند. باوجود این که شکل‌گیری مطالعات شرق‌شناسی در روسیه تحت تأثیر پژوهش‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در اروپا بود، پایه و اساس آن با الویت‌های سیاسی و استراتژیک روسی بنا شد. مهم‌ترین تفاوت مبنایی پژوهش‌های شرق‌شناسی در روسیه در مقایسه با همکاران اروپایی‌شان بر این نکته قرار گرفته است که بررسی شرق و ایران برای روس‌ها به‌مثابه پژوهش بخشی از قلمرو تاریخی آن‌هاست (رشتیانی ۱۳۹۹: ۴۳). پترکیبر امپراتور روسیه درحقیقت بنیان‌گذار شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در روسیه به‌شمار می‌رود (سیوری ۱۳۶۳: ۲۵؛ عنایت ۱۳۷۲: ۲۱۵)، زیرا علاقه و اشتیاق وی علاوه‌بر دانستن راز پیشرفت اروپا و هم‌چنین آگاهی از وضعیت کشورهای آسیایی به تأسیس انستیتوی شرق‌شناسی در سنت‌پیترزبرگ منجر شد (اروین ۱۳۹۹: ۱۶۵، ۱۶۶). بعدها کاترین، امپراتریس روسیه، نیز توجه ویژه‌ای به مطالعات شرق‌شناسی از خود نشان داد (مک‌فی ۱۳۹۸: ۵۶). پس از وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه، رهبران شوروی نیز با شور و حرارت زیادی درباره ایران سخن می‌گفتند و برای صدور انقلاب به‌گسترش مطالعات ایران‌شناسی تمایل داشتند. تروپاتوفسکی، محقق روسی، در سال ۱۹۱۸ درباره اهمیت ایران برای اتحاد جماهیر شوروی می‌نویسد: «ایران کانال سوئز انقلاب [کمونیستی] است و این کشور برای توفیق انقلاب شرق (انقلاب سوسیالیستی) نخستین کشوری است که باید توسط شوروی تسخیر شود و ایران باید به انقلاب تعلق یابد» (حافظ‌نیا ۱۳۷۱: ۱۳۵).

پس از انقلاب سرخ در روسیه، دربرابر شرق‌شناسی سنتی و استعماری آن عصر تزاری، خوانش دیگری از شرق‌شناسی در شوروی بنیان گذاشته شد که تورج اتابکی از آن تحت عنوان «شرق‌شناسی سرخ» (red orientalism) یاد می‌کند. آثار این نویسندگان، ازجمله پطروشفسکی، پیگولوسکایا، ستریوا، یابوسکی، بلنیتسکی، و ایوانف، به‌همت مترجمان ایرانی کمونیست‌تبار، ازجمله کریم کشاورز، به‌پارسی برگردانده شد. آثار اینان، که در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ خورشیدی الگوی تاریخ‌نگاری تاریخ‌نگاران و پژوهش‌گران ایرانی بود، خوانشی متفاوت را از تاریخ ایران به‌دست می‌داد (<<https://www.cgie.org.ir>>).^۱

با این رویکرد، سیاست‌ها و پایه‌های قدرت شوروی، که بر مبنای ایدئولوژی کمونیسم، ایترناسیونالیسم، و اثبات دترمینیسم (determinism) تاریخی قرار داشت، بستر رشد دانشگاهی‌های شوروی را فراهم کرد. مطالعات این پژوهش‌گران در خدمت ایدئولوژی

کمونیسیم و اثبات سیر تک‌خطی تاریخی نهاده شده بود. مروری گذرا بر مطالعات انجام‌شده این پژوهش‌گران، که با تأکید دیالکتیکی همراه بود، نشان‌دهنده مکتب تاریخی شوروی به‌عنوان الگوی نظری مطالعاتی آنان در آن دوره بوده است. باوجود آن‌که در این دوره پژوهش‌های فراوانی در حوزه زبان، تاریخ، و فرهنگ ایران انجام شده است، نتیجه‌گیری اغلب این مطالعات در نهایت به سیر تک‌خطی تاریخ و اثبات تئوری‌های تاریخی دولت شوروی برای تاریخ و فرهنگ ایران بوده است. باوجود مطالعات گسترده‌ای که ایران‌شناسان شوروی در این دوره در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران انجام داده بودند، به‌جهت سلطه ایدئولوژی بر پژوهش‌های علمی، ایران‌شناسان شوروی به تبادل افکار و آرای خود با جهان، به‌ویژه مکاتب ایران‌شناسی غرب، و سایر مراکز چندان تمایلی نداشتند (رشتیانی ۱۳۹۹: ۴۵).

پس از سقوط شوروی، مطالعات ایران‌شناسی به‌دلیل عدم حمایت‌های ایدئولوژیک رژیم حاکم بر روسیه هرچند رونق گذشته را نداشت، ایران‌شناسی هم‌چون دوره‌های پیشین کم‌وبیش در جهت سیاست‌های دولت روسیه قرار داشت. بااین‌حال، به‌جهت برداشته‌شدن الزام‌های ایدئولوژیک، در مسیر علمی قرار گرفت و اخیراً پژوهش‌های علمی ارزش‌مندی توسط ایران‌شناسان روسی انجام می‌گیرد. در مقایسه وضعیت و شرایط ایران‌شناسی دوره روسیه تزاری با دوره شوروی، باوجود این‌که در عصر تزاری بیش از سه یا چهار مرکز شرق‌شناسی بیش‌تر در دوره روسیه تزاری فعالیت نمی‌کرد، از نظر کیفیت تحقیقات دانشمندان این حوزه‌ها به‌مراتب بیش از دوره شوروی بوده است، درحالی‌که در دوره شوروی اغلب مراکز جمهوری و شهرهای بزرگ آن دارای کرسی‌های شرق‌شناسی بودند. همان‌گونه‌که اشاره شد، این مراکز در جهت ایدئولوژی حاکم به پژوهش می‌پرداختند و امروزه این آثار به‌جز در حوزه زبان‌شناسی در سایر زمینه‌ها آثاری ایدئولوژیک به‌شمار می‌روند و چندان ارزش علمی ندارند و جز در برخی تحلیل‌های غیرایدئولوژیک مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. ورود ایدئولوژی به عرصه مطالعات نظری، به‌ویژه علوم انسانی، موجب عدم آزادی فکری و مسدود شدن خلاقیت تحلیلی و فلسفی پژوهش‌گران و مانع از نوآوری علمی نخبگان فکری جامعه می‌شود. این موضوع بزرگ‌ترین آسیب را به پژوهش‌های ایران‌شناسی و شرق‌شناسی وارد می‌کند (پناهی و دیگران ۱۳۹۶: ۲۴۵-۲۴۸). متأسفانه، در کتاب موردبررسی، به کارنامه ایران‌شناسی در دوره شوروی اشاره‌ای نمی‌شود که بسیار اثرگذار بر فضای فکری و اجتماعی ایران و نویسندگان ایرانی نیز بوده است.

هدف از نقد این اثر تحلیل و نقد کتاب *تاریخ ایران‌شناسی در روسیه* به‌منظور بررسی جایگاه پژوهش انجام‌گرفته در زمینه مطالعات ایران‌شناسی در روسیه است و نکته دیگر این است که نویسنده تا چه میزان توانسته است براساس پرسش‌هایی که در پژوهش مطرح کرده است مخاطب را با تاریخ مطالعات ایران‌شناسی در روسیه آگاه کند و در این جهت تا چه میزان موفق بوده است.

بررسی محتوایی کتاب حاضر به‌لحاظ شیوه و رویکرد پژوهش‌گر به موضوع، اهمیت این اثر در نقد سیر مطالعات ایران‌شناسی در روسیه، نقد مکاتب ایران‌شناسی روسیه، و همچنین جایگاه و تأثیر این کتاب در بررسی سیر مطالعات ایران‌شناسی در روسیه است. نگارنده تلاش دارد تا با نقد و بررسی اثر حاضر جایگاه کتاب حاضر را در بازنمایی سیر تاریخی ایران‌شناسی در روسیه موردارزیابی قرار دهد. همچنین، در نقد و تحلیل اثر حاضر، تلاش می‌شود تا جایگاه کتاب حاضر در سیر تاریخی ایران‌شناسی از منظر نقد موردتحلیل قرار گیرد.

۲. معرفی کتاب

کتاب *تاریخ ایران‌شناسی در روسیه*، پژوهش دکتر محمد نایب‌پور، به‌کوشش انتشارات نگارستان اندیشه در سال ۱۳۹۴ در شمارگان هزار نسخه به‌چاپ رسیده است. از نظر ساختاری، کتاب به دو بخش تقسیم شده است. باین‌که عنوان پژوهش درباره کشور بوده که از سابقه‌ای در زمینه ایران‌شناسی برخوردار است، تعداد صفحات کتاب با مآخذ پایانی تنها در ۱۴۶ صفحه در قطع رقعی تنظیم شده است. همین تعداد محدود صفحات کتاب نشان‌دهنده رویکرد کلی‌نگری پژوهش‌گر به موضوع موردپژوهش است. در نتیجه، پژوهش‌گر یا به برخی از موضوعات مهم ایران‌شناسی در مراکز مطالعاتی روسیه نمی‌پردازد یا این‌که تنها اشاره‌ای گذرا به آن‌ها دارد. متأسفانه کتاب فاقد نمایه پایانی است.

۳. ضرورت پژوهش در حوزه مطالعات ایران‌شناسی در روسیه

باتوجه به پژوهش‌های فراوانی که روس‌ها در زمینه ایران‌شناسی انجام داده‌اند، ضرورت تألیف کتاب‌هایی در زمینه تاریخ پژوهش‌های ایران‌شناسی از جانب روس‌ها بیش از پیش آشکار می‌شود. این اثر، باتوجه به این‌که جدیدترین کتاب در حوزه پژوهش‌های

ایران‌شناسی در روسیه است، می‌توانست نکات جدیدی دربارهٔ روش، شیوه، و پژوهش‌هایی که روس‌ها انجام داده‌اند در اختیار خواننده قرار دهد، اما شیوهٔ کار نویسنده بر گزارش‌هایی محدود و پراکنده از تایخ سی‌صدسالهٔ ایران‌شناسی در روسیه نهاده شده است. در نتیجه، این رویکرد موجب شده است تا مطالب کتاب به گزارشی شتاب‌زده دربارهٔ تاریخ ایران‌شناسی در روسیه تبدیل شود، درحالی‌که نویسنده می‌توانست با انتخاب موضوعی خاص یا مقطعی از تاریخ ایران‌شناسی در روسیه بحثی عمیق و پژوهشی درخور دربارهٔ روسیه پیش‌روی خوانندگان و علاقه‌مندان این حوزه قرار دهد. عنوان تاریخ ایران‌شناسی در روسیه بحثی گسترده و بسیار کلی است. اگر نویسنده قصد داشت این موضوع را به‌طور دقیق موردبررسی قرار دهد، حجم و کمیتی به‌مراتب بیش‌تر می‌طلبید و کتاب به دانش‌نامه‌ای در این زمینه تبدیل می‌شد. موضوع کتاب شامل تاریخ سی‌صدسالهٔ ایران‌شناسی در روسیه، مکاتب ایران‌شناسی در روسیه، ایران‌شناسان روسی، آثار پژوهشی، و مواردی دیگر می‌شود که مؤلف نیز در فهرست به آن‌ها اشاره کرده است، اما در متن صرفاً اشارهٔ گذرایی به آن‌ها داشته است. در برخی از شاخص‌های پژوهش، نظیر مکاتب ایران‌شناسی، نویسنده صرفاً به دو مکتب اشاره کرده است و سخنی دربارهٔ مکتب ایدئولوژیک و رسمی شوروی، که همان نظریهٔ سیر تک‌خطی تاریخ بوده، به‌میان نیاورده است. بنابراین، خواننده پس از مطالعهٔ کتاب، باتوجه‌به محتوای آن، بسیاری از پاسخ‌های خود را در متن کتاب نمی‌یابد.

۴. تحلیل ابعاد شکلی اثر

از نظر فنی و ساختار صفحه‌آرایی، کتاب کم‌عیب به‌نظر می‌رسد. بااین‌حال، طرح جلد کتاب، که برگرفته از سر گاو بال‌دار هخامنشی است، با محتوای کتاب هم‌خوانی ندارد. طرح جلد باید به‌گونه‌ای از جامعیت دیداری برخوردار باشد که خوانندهٔ کتاب با نگاه نخستین به طرح جلد بتواند به محتویات و کلیات کتاب آگاهی یابد. شاید انتخاب تصویر یکی از مؤسسات پژوهشی ایران‌شناسی در روسیه، نظیر مؤسسهٔ مطالعات شرقی مسکو (Institute of Oriental Studies of RAS) به روسی (Институт Востоковедения РАН)، سنت‌پترزبرگ، یا مؤسسه‌ای که به‌گونه‌ای با مطالعات ایران‌شناسی مربوط بوده است بهتر از طرح جلد فعلی می‌بود و تداعی معنی مناسب‌تری داشت. البته، در پس‌زمینهٔ طرح جلد، نقشهٔ روسیه گنجانده شده است، اما چندان با محتوای کتاب هم‌خوان نیست و در طرح جلد برجسته و گویا نیست.

باتوجه به این که عنوان کتاب درباره «تاریخ ایران‌شناسی در روسیه» است، پیش از مشاهده دیداری کتاب، نخست به نظر می‌رسد با کتابی با حجم وسیعی از داده‌های علمی مواجه شویم، زیرا باتوجه به این که ایران‌شناسی در روسیه از ریشه دیرینه‌ای برخوردار است، انتظار می‌رفت بررسی این دوران طولانی بحثی عمیق و گسترده را از فرایند تحولات ایران‌شناسی روسیه از دوران تزاری تا عصر حاضر ارائه دهد، درحالی که عنوان کتاب با محتوای گزارش‌گونه و شیوه ایجاز‌گویی نویسنده سنخیت ندارد. بنابراین، انتخاب عنوان، باتوجه به محتوا، به درستی انجام نگرفته است. شاید عنوان «درآمدی بر ایران‌شناسی در روسیه» اعتبار بیش‌تری، باتوجه به رویکرد کلی‌گویی نویسنده، برای وی به هم‌راه می‌آورد. یکی دیگر از اشکالات شکلی و فنی پژوهش حاضر عدم اشاره مؤلف به پیشینه پژوهش در حوزه موردبررسی است. درحالی که پیش از این اثر چند پژوهش درباره تاریخ مطالعات ایران‌شناسی توسط پژوهش‌گران ایرانی و روسی منتشر شده است و این آثار تاحدودی به سیر تاریخی، کمیت، و کیفیت مطالعات ایران‌شناسی و سایر موضوعات موردبررسی ایران‌شناسان روسیه از دوره تزاری تا عصر حاضر اشاره کرده‌اند، در کتاب حاضر به این موضوعات اشاره نشده است. در نتیجه، مشخص نیست نویسنده در پاسخ به چه نیازی است که اساساً پژوهش حاضر را انجام داده است. هرچند اشاره گذرای به اهداف پژوهش خود در مقدمه داشته است، به پیشینه پژوهش اشاره‌ای نکرده است.

کتاب *تاریخ ایران‌شناسی در روسیه* از نظر ساختار پژوهشی در دو بخش سازمان‌دهی شده است. امروزه سازمان‌دهی کتاب و تنظیم محتوای آن به دو بخش در پژوهش‌های حوزه مطالعات ایران‌شناسی، تاریخی، و اجتماعی چندان معمول نیست. باوجود این، فهرست کتاب خوب تنظیم شده است، زیرا فهرست کتاب تا اندازه‌ای با طرح درس حوزه‌های ایران‌شناسی و مسائل ایران‌شناسی، بخش مربوط به ایران‌شناسی در روسیه، هم‌خوانی دارد، اما به جهت بررسی نکردن ایران‌شناسان روسی یا حداقل چند چهره شاخص در زمینه پژوهش‌های ایران‌شناسی و هم‌چنین بحث ناقص درباره مکاتب ایران‌شناسی در روسیه نمی‌تواند گویای سیر تاریخی ایران‌شناسی در روسیه باشد و مطالب این کتاب برای دانشجویان در درس‌های اشاره‌شده کامل نیست، زیرا باتوجه به کتاب‌هایی که پیش‌تر درباره سیر ایران‌شناسی در روسیه نوشته شده است، مطالب افزون‌تری ندارد و مؤلف تنها توانسته است گردآوری فشرده‌ای از سیر تاریخی ایران‌شناسی در روسیه را به‌انجام رساند.

از نظر کیفیت چاپ، حروف‌چینی، و صفحه‌آرایی کتاب از امتیاز فنی قابل‌قبولی برخوردار است، اما ویرایش کتاب مطلوب نیست. در بسیاری از موارد نیم‌فاصله‌ها رعایت نشده است؛ واژه «ایران‌شناسی» به صورت سرهم «ایران‌شناسی» نوشته شده است. در حالی که این واژه می‌بایست با نیم‌فاصله از هم جدا می‌شد. شیوه‌ارجاعات کتاب نادرست و منسوخ شده است. امروزه از ارجاعات درون‌متنی یا پی‌نوشت استفاده می‌شود، در حالی که نویسنده محترم از شماره‌گذاری ترتیبی در پایان استفاده کرده است. این مسئله موجب می‌شود برای بررسی و تطبیق اظهارنظرهای نویسنده و استنادهایی که از آن بهره برده است مطالعه کتاب بسیار دشوار شود. اما پی‌نوشت‌ها و توضیحات، اصطلاحات، و عناوینی که در متن مورد استفاده قرار داده است و این که عنوان لاتین را در پی‌نوشت آورده بسیار مناسب است. یکی از مواردی که نویسنده دچار لغزش املائی و نوشتاری شده است درباره نام دریای شمال ایران است. در برخی موارد کاسپین (نایب‌پور ۱۳۹۴: ۱۹، ۲۰، ۲۱) و در صفحاتی نیز از نام دریای خزر (همان: ۶۶) استفاده شده است. هرچند براساس مصوبه کمیته تخصصی نام‌نگاری و یک‌سان‌سازی نام‌های جغرافیایی ایران در جلسه مورخ ۱۳۸۱/۹/۱۸ نام رسمی دریای شمال ایران در منابع پارسی «خزر» و در منابع بین‌المللی «کاسپین» (Caspian) یاد شده است (فدائی ۱۳۹۸: ۳۴)، به دلیل این که عنوان پژوهش در ارتباط با روسیه است، نویسنده می‌بایست برای یک‌دست کردن و اعتبار نام این دریا تنها از واژه «کاسپین» استفاده می‌کرد. علاوه بر این، در صفحه‌های ۳۰ تا ۳۵ کتاب حاضر در برخی موارد مطالبی از عنایت‌الله رضا بهره برده است، در حالی که ارجاعی به نویسنده یادشده در این بخش دیده نمی‌شود. خوش‌بختانه در متن کتاب اشتباهات یا اشکالات تایپی به چشم نمی‌خورد. از این نظر، متنی بی‌غلط پیش‌روی خوانندگان است.

۵. تحلیل محتوایی اثر

نویسنده، پیش از ورود به بحث اصلی کتاب، در مقدمه اثر به نکاتی اشاره دارد که نشان‌دهنده تعارض دیدگاه‌های وی با گفتارهایی است که در متن کتاب به آن‌ها اشاره داشته است. با توجه به این که معمولاً نویسندگان مقدمه آثار خودشان را در پایان پژوهش به متن اضافه می‌کنند، شاید نویسنده محترم پس از به‌پایان رساندن متن دیدگاهش نسبت به محتوای کتاب اندکی تغییر کرده باشد. با این حال، تناقضی جدی بین دیدگاه نویسنده در مقدمه با متن نگارش شده کتاب به چشم می‌خورد. وی در مقدمه می‌نویسد: «هدف از تألیف

اثر بررسی اجمالی، سیر تحول، فرایند ایران‌شناسی، و دستاوردهای روس‌ها در قلمرو ایران‌شناسی است» (نایب‌پور ۱۳۹۴: ۱۳)، درحالی‌که نویسنده در متن کتاب تنها به بررسی اجمالی ایران‌شناسی در روسیه اکتفا کرده و به سایر موضوعات نپرداخته یا این‌که حداکثر به بسیاری از عناوین پژوهش اشاره‌ای گذرا داشته است. هم‌چنین، قلمرو زمانی پژوهش خود را، که به تأکید نویسنده «از عصر تزار تا سال ۲۰۱۳» را موردبررسی قرار داده است، نیز به‌طور عمیق بررسی نکرده است. نویسنده در متن کتاب نتوانسته است، به‌علت شیوهٔ اختصارنویسی، به شاخص‌هایی بپردازد که بدان‌ها اشاره کرده است و هم‌چنین سیر تاریخی ایران‌شناسی در روسیه به‌خوبی موردارزیابی قرار نگرفته است. هرچند وی بر این عقیده است که، به‌علت محدودیت‌های خاص (همان)، دورهٔ زمانی خاصی را موردبررسی قرار داده است، بحثی از این محدودیت‌های موردتأکید خود را ارائه نمی‌کند که این محدودیت‌ها شامل چه موضوعات و مباحثی است. در ادامه نیز، می‌نویسد: «این نوشتار صرفاً به بخشی از تاریخ ایران‌شناسی در روسیه اختصاص یافته است که از نظر نویسنده از اهمیت بیش‌تری برخوردار بوده است» (همان). این موضوع نیز در تعارض با محتوای کتاب و حتی مباحث مقدماتی پیش‌ترگفته‌شده در مقدمه است. نویسنده مطالب خود را از دورهٔ تزاری شروع کرده و تا عصر حاضر ادامه داده است. در نتیجه، تعارض در متن و کلام نویسنده مشهود است.

نویسندهٔ کتاب، پس از مقدمه در بخش نخست پژوهش، به تعریف کلی ایران‌شناسی و بنیان‌های آن در روسیه و هم‌چنین رویکرد روس‌ها به این موضوع پرداخته است. نویسنده هم‌چنین دو مکتب مهم ایران‌شناسی در روسیه، یعنی مکتب سنت‌پترزبرگ و غازان،^۲ را به‌اجمال معرفی کرده است، دربارهٔ ایران‌شناسان دهه‌های اخیر این دو مکتب و حوزه‌های ایران‌شناسی معاصر روسیه، که در حال حاضر نیز ایران‌شناسی در آن‌ها از رونق برخوردار است، مطالبی ارائه نکرده است. نیکیتین معتقد است پایه و اساس ایران‌شناسی در روسیه با تلاش‌های بولدیرف (Boldyrov) (مسکو)، سنکوفسکی (Senkonvski) (سنت‌پترزبرگ)، و استاد کاظم‌بیک (قازان) شکل و قوام یافته است. وی معتقد است نسل بعدی ایران‌شناسان روسی همگی از شاگردان مکتب این سه استاد بوده‌اند (نیکیتین ۱۳۳۶: ۳۳)، درحالی‌که در کتاب اخیر دربارهٔ نقش این سه استاد برجسته و اثرگذار روسی بر ایران‌شناسان روسی نکته‌ای دیده نمی‌شود.

نویسنده، در ادامه همین گفتار، بحث کوتاهی دربارهٔ ایران‌شناسی در دورهٔ روسیهٔ تزاری ارائه داده است. در قسمت دوم این بخش، نویسنده مطالب کتاب خود را به وضعیت

ایران‌شناسی در دوره شوروی، اعم از برگزاری کنگره‌ها، ایران‌شناسان روسی، دستاوردهای آنان، و همچنین جایگاه ایران‌شناسی در جمهوری‌های شوروی، اختصاص داده است. در بخش پایانی بخش اول نیز، گفتاری کوتاه درباره ایران‌شناسی در روسیه دوره پسا شوروی و سده بیست‌ویکم میلادی دارد. در توضیح سیر تاریخی ایران‌شناسی در عصر شوروی نویسنده مطالب درخور توجه‌ای ارائه نمی‌دهد، درحالی‌که بلشویک‌ها از همان اوان پیروزی انقلاب به مسئله مطالعات شرق‌شناسی و ایران‌شناسی توجه ویژه داشتند. پس از پیروزی انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، رهبران انقلاب به مطالعات خاورشناسی از خود توجه ویژه‌ای نشان دادند، تاجایی‌که کوزنتسووا و کولاگینا لنین را «پدر معنوی اتحادیه علمی خاورشناسان روسیه می‌نامند» (کوزنتسووا و کولاگینا ۱۳۴۰: ۲۱).

مهم‌ترین وجه تمایز پژوهش‌های ایران‌شناسی در شوروی سابق با این دوره حذف نگاه مارکسیستی و چهارچوب ایدئولوژیک حاکم بر آن است. بدیهی است با حذف رویکرد ایدئولوژیک در روسیه بر رونق علمی و پژوهشی مطالعات ایران‌شناسی افزوده شده است. طی دهه‌های اخیر در توسعه ایران‌شناسی در روسیه تغییرات جدیدی پدید آمده است. تغییر رویکرد روس‌ها در زمینه ایران‌شناسی با روی دادهای سیاسی پس از جنگ سرد و تحولات جهانی ارتباط تنگاتنگی دارند. البته، پیش از جنگ سرد، وقوع انقلاب در ایران مهم‌ترین روی دادی بود که در مطالعات ایران‌شناسی در روسیه تأثیر گذاشت (مامدوا ۱۳۸۱: ۸۴-۸۵). باوجود این تغییرات بنیادین در رویکردهای نوین ایران‌شناسی در روسیه، در این پژوهش به تحولات ایران‌شناسی روسیه در سه دهه اخیر، که در کتاب حاضر اهمیت زیادی داشته است، کم‌تر توجه شده است. نویسنده در گفتار «ایران‌شناسی در فدراسیون روسیه (هزاره سوم میلادی)» (نایب‌پور ۱۳۹۴: ۵۵-۶۳) به تحلیل رویکردهای ایران‌شناسی روسیه می‌پردازد. وی معتقد است در دوره اخیر روسیه گام‌های بلندی برای توسعه ایران‌شناسی برداشته است (همان). در همین بخش، به یک‌باره، از صفحه ۵۸ با ایجاد گسستی در گفتار خود به بحث و نقد موضوعی تحت عنوان «اروپا سانتریسم»، «یهود سانتریسم»، و «سویت سانتریسم» می‌پردازد. نویسنده بدون این‌که در فهرست برای این بخش عنوانی مشخص کرده باشد، این موضوع را در گفتار خود می‌گنجاند، درحالی‌که بحث اخیر با متن موردبررسی سنخیتی محتوایی ندارد. شاید هدف وی از ارائه این بحث بااهمیت جلوه‌دادن مطالعات ایران‌شناسی در دوره پسا شوروی است. باین‌حال، نویسنده معتقد است مکتب‌های یادشده یا به‌رجسته‌کردن تمدن و فرهنگ یونان و روم می‌پردازند یا این‌که مکتب یهود

سانتریسم با برجسته کردن فرهنگ و تمدن یهود این تمدن را پایه و اساس تمدن اروپا و آسیا معرفی می‌کنند. وی به نقد این دو دیدگاه می‌پردازد و با نگاهی خوش‌بینانه معتقد است در مکتب ایران‌شناسی عصر شوروی این دو دیدگاه به‌کنار نهاده شده بودند. سرانجام، وی هزاره سوم مطالعات ایران‌شناسی را با رویکردی مثبت ارزیابی می‌کند (همان: ۵۹، ۶۰).

باین‌حال، بحثی که نویسنده درباره نقد «اروپا سانتریسم» و «یهود سانتریسم» ارائه می‌کند همواره به‌صورت گفتاری حاشیه‌ای در مطالعات شرق‌شناسی مطرح بوده است و چندان بدان اعتنا نمی‌شود، زیرا با وجود این که شروع دانش شرق‌شناسی در اروپا با استعمار دولت‌های اروپایی همراه شد، خدمات زیادی برای کشورهای موردمطالعه‌شان نیز به‌همراه آورد. بسیاری از دانسته‌ها و دانش ایرانیان از گذشته باستانی‌شان نتیجه همین تلاش‌ها بوده است. از سوی دیگر، نقد این مکتب‌ها موجب تطهیر مطالعات شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در روسیه، که بخشی از تاریخ آن با رویکرد ایدئولوژیک نیز همراه بوده است، نمی‌شود.

در مجموع، بخش نخست کتاب، مطلبی جدید را درباره ایران‌شناسی در روسیه ارائه نمی‌کند و صرفاً گزارشی کوتاه از تاریخ مطالعات ایران‌شناسی در این کشور را بیان می‌دارد. نکته تازه‌ای که نویسنده بر آن تأکید می‌کند اشاره به مکتب سنت پیترزبرگ و مکتب غازان (همان: ۲۴-۲۹) و همچنین تأثیر آن‌ها در مطالعات ایران‌شناسی در عصر روسیه تزاری است. این نکته تاحدودی مطلب جدیدی است، زیرا در سایر نوشته‌های ترجمه‌شده یا پژوهشی مرتبط با تاریخ ایران‌شناسی در روسیه، که پیش‌تر در ایران منتشر شده بود، این نکته دیده نمی‌شود.

در بخش دوم کتاب، نویسنده نوشته‌های خود را به بحث تولیدات پژوهشی ایران‌شناسان روسی به زمینه‌هایی نظیر سفرنامه‌ها، تاریخ، جغرافیا، ادبیات، اسلام‌پژوهی، سندشناسی، جغرافیای تاریخی، ادبیات، مذهب و تصوف، و سایر موضوعاتی که در قلمرو پژوهش‌های ایران‌شناسی است اختصاص می‌دهد.

در این بخش، نویسنده سعی کرده است به تحلیل محتوایی آثار ایران‌شناسان روس بپردازد، اما به دلیل شیوه اختصارگویی وی در ارائه گزارش صرفاً به معرفی کوتاه و مختصر مطالبی در خصوص تولیدات فکری ایران‌شناسان روسی بسنده کرده است. یکی از مباحثی که نویسنده به‌عنوان نخستین دستاورد ایران‌شناسان روسی به آن پرداخته است «سفرنامه‌ها» بوده است. همان‌گونه که نویسنده محترم به‌درستی اشاره کرده است، سفرنامه‌ها نخستین دستاورد علمی روس‌ها در قلمرو ایران‌شناسی هستند، اما پژوهش‌گر در معرفی و

بررسی‌های سفرنامه‌های روسی مطلب جدیدی ارائه نمی‌دهد و به تحلیل دیدگاه نویسندگان آن‌ها که با چه انگیزه‌ای به ایران آمده‌اند یا این‌که با چه رویکردی به گزارش درباره ایران پرداخته‌اند نمی‌پردازد. در مطالب کتاب، نکته تازه‌ای درباره سفرنامه‌ها دیده نمی‌شود و صرفاً گزارشی کوتاه درباره سیاحان و مأموران روسی است که از دوره صفوی تا پایان عصر قاجار به ایران آمده و آثاری از خود به یادگار گذاشته‌اند. در میان سفرنامه‌های این دوره مأموران روسی می‌توان به دو اثر شاخص اشاره کرد که گزارش‌های ارزشمندی به دولت روسیه ارائه کرده‌اند. از این میان، می‌توان نخست به سفرنامه کوچکو (Aleksander Borejko Chodźko)^۳ اشاره کرد که در ایران تحت عنوان سرزمین گیلان به چاپ رسیده است. وی باتوجه به آگاهی به زبان پارسی گزارش‌های دقیقی درباره اوضاع جغرافیایی گیلان در اواسط سده نوزدهم میلادی گردآوری کرده است. گزارش‌های یادشده در آن زمان بخشی از اسناد دولتی روسیه به‌شمار می‌رفت، اما امروزه سندی مهم از مطالعات مردم‌شناسی و جغرافیایی گیلان محسوب می‌شود (کوچکو ۱۳۸۸: ۱۲-۱۵). سفرنامه دیگری که با رویکرد ژئوپلیتیکی نگارش شده است گزارش‌های گریگوری والرینوویچ ملگونف (Melgunov, Grigoriy Valerianovich)، مأمور روسی، است که بین سال‌های ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰، که به ایران سفر کرد، نوشته شده است (ملگونف ۱۳۶۴: ۵). این مأمور نیز، به دلیل آگاهی به زبان پارسی و استفاده از راه‌نمایان محلی، مطالب ارزشمندی در کتاب خود ارائه کرده است. گزارش‌های وی در سده نوزدهم میلادی مطالب ارزشمندی برای وزارت امور خارجه و دستگاه‌های دولتی این کشور بوده است، اما امروزه سفرنامه وی هم‌چون گزارش‌های کوچکو منبع ارزشمند تاریخ و فرهنگ شمال ایران است.

پیش از نگارش این دو اثر، بلارامبرگ با سمت نایب سفارت روس در ایران، در سال ۱۸۴۰ گزارش کامل و مفصلی را از سرحدات ایران و عثمانی به دولت خود ارائه داده است. گزارش وی در تعیین سیاست‌های روسیه در برابر تنش‌های سرحدی ایران و عثمانی از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. بلارامبرگ بعدها در میانه‌های سده نوزدهم میلادی مدیر شعبه زبان‌های شرقی وزارت امور خارجه روسیه می‌شود (بیاتلو ۱۳۹۰: ۱۸۴). درباره نقش و اهمیت این شخصیت‌ها در متن کتاب اشاره‌ای دیده نمی‌شود.

در ادامه این بخش، نویسنده در صفحه‌های ۵۳ تا ۵۵ بحثی تحت عنوان «ایران‌شناسی در کشورهای اقماری شوروی» دارد. منظور وی از کشورهای اقماری کشورهای اروپای شرقی نظیر رومانی، لهستان، چکسلواکی، و آلمان شرقی است. این بخش کارنامه ضعیفی

برای کتاب به‌همراه دارد، زیرا نویسنده تنها در دو صفحه از کتاب خود به‌شیوه‌ای گزارش‌گونه درباره ایران‌شناسی در این کشورها سخن گفته است. این شیوه نویسنده موجب شده است تا دستاورد این کشورها در حوزه مطالعات ایران‌شناسی کم‌فروغ نشان داده شود، درحالی‌که برخی از این کشورها، نظیر لهستان و آلمان شرقی، در قلمرو ایران‌شناسی از سابقه زیادی برخوردارند، اشاره مختصر به این کشورها موجب کم‌ارج جلوه‌دادن نقش آنان در زمینه مطالعات ایران‌شناسی می‌شود. البته، نویسنده می‌توانست تأثیر دیدگاه‌های ایدئولوژیک عصر شوروی را در رویکردهای ایران‌شناسی در این کشورها مورد‌ارزیابی قرار دهد، درحالی‌که جز ارائه نام تعدادی ایران‌شناس از کشورهای یادشده در این حوزه‌ها مطلب جدیدی ارائه نداده است.

دومین موضوعی که در بخش دوم کتاب نویسنده در صفحه‌های ۶۹ تا ۷۳ به آن پرداخته است آثار پژوهشی نویسندگان روسی در حوزه ایران باستان است. در این بخش نیز، نویسنده تنها به منبع‌شناسی آثار پژوهشی ایران‌شناسان روسی در حوزه ایران باستان پرداخته است. مطالبی که محقق در این بخش ارائه داده است بارها سایر نویسندگان در نوشته‌هایشان آورده‌اند، درحالی‌که نویسنده می‌بایست، به‌شیوه تحلیلی، رویکردها و نگرش ایران‌شناسان روسی درباره ایران باستان را موردبررسی علمی قرار می‌داد؛ به‌ویژه این‌که روس‌ها پس از انقلاب بلشویکی با رویکردی ایدئولوژیکی و براساس مکتب کمونیستی—استالینیستی یا همان «دترمینیسم (determinism) تاریخی» سعی در اثبات نظریه سیر تک‌خطی تاریخی داشتند و براساس همین فرضیه تاریخ ایران را موردتحلیل و ارزیابی قرار دادند و سراسر تاریخ ایران را در تقسیم‌بندی‌های سیر تاریخی و دیالکتیکی خود جای دادند. ایران‌شناسان عصر شوروی در پاسخ به این پرسش بودند که جامعه ایرانی به کدامین مرحله از مراحل تطور و تکامل اجتماعی رسیده است؟ آیا جامعه ایرانی آمادگی پذیرش انقلاب سوسیالیستی را دارد یا نه؟ (اتکین ۱۳۷۱: ۳۰۶، ۳۰۹).

آن‌ها تلاش داشتند تا با اتکا بر برخی استدراکات خود در عصر ایران باستان این دوره را منطبق با دوره برده‌داری، که پیش‌تر کارل مارکس در سیر تک‌خطی تاریخ بر آن تأکید کرده بود، تحلیل و تفسیر کنند (کوزر ۱۳۸۹: ۸۱-۸۴؛ توسلی ۱۳۸۰: ۱۷۶-۱۷۸). باوجوداین‌که مارکس پس از مطالعه تاریخ مشرق‌زمین به نقد نظریه سیر تک‌خطی پرداخت و به این نتیجه رسید که شرق و غرب در فرایند تکامل تاریخی خود دو مسیر جداگانه پیموده‌اند (کوزر ۱۳۸۹: ۹۲)، وی معتقد بود مسیر تکاملی و سازمان‌های اجتماعی و سیر حکومت‌ها

در یونان و روم با تاریخ مشرق‌زمین قابل تطبیق نیست. مارکس سرانجام نظریه «وجه تولید آسیایی» را برای تبیین تکامل تاریخی مشرق‌زمین برگزید» (خنجی ۱۳۵۸: ۱۲)، اما پژوهش‌گران شوروی این دیدگاه را نادیده انگاشتند. از این رو، تحلیل و پژوهش تاریخ و فرهنگ ایران نیز در عصر شوروی از دوره استالین براساس سیر تک‌خطی دنبال شد. در نتیجه، پژوهش‌گران با تکیه بر نظریه‌های کمونیستی درباره ساخت‌های اجتماعی-اقتصادی برای تاریخ بشری سه دوره بردگی، فئودالیسم، و بورژوازی و در نهایت کمونیسم قائل بودند. شالوده این تاریخ‌نگاری به سال ۱۹۳۳م در جریان معروف به «مباحثات لنین‌گرا» ریخته شد و از آن پس اساس تئوری رسمی و دیدگاه شرق‌شناسان آن کشور قرار گرفت. این اساس، آثاری درباره جوامع باستانی شرق منطبق بر نظریه رسمی یادشده و به‌منظور توجیه و تثبیت آن به‌وجود آمد که در همه آن‌ها حقایق مسلم تاریخی دگرگون شده است (خنجی ۱۳۵۸: ۲۵؛ بهرامی ۱۳۸۷: ۱۹-۲۰). نمونه‌ای از این تحریف‌ها در تاریخ ایران صورت گرفت که تلاش می‌شد نظام‌های اجتماعی ایران باستان را همانند نظام‌های بابل و بین‌النهرین دارای ساختار سیاسی نظام برده‌داری معرفی کند که برای این منظور تحریف معنی واژه‌هایی چون عنوان کردن واژه «برده» در تاریخ ایران باستان بود (رضا ۱۳۶۷: ۱۰). اساس ایران‌شناسی در شوروی تکیه بر ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم داشت و تفسیر تاریخ ایران و مباحث ایران‌شناسی براساس سیر تک‌خطی و دیالکتیک تضاد طبقاتی تاریخ مورد تحلیل و پژوهش قرار می‌گرفت. این رویکرد ایران‌شناسان عصر شوروی در حیات فکری روشن‌فکران ایرانی و قشری، که به‌گونه‌ای با کتاب و کتاب‌خوانی مأنوس بودند، تأثیر به‌سزایی داشت. واژگانی مانند تضاد طبقاتی، استعمار، دیالکتیک، انقلاب جهانی و انقلاب پرولتری، پرولتاریا، کارگر، تزه، آنتی‌تزه، و سنتزه، بورژوا، خرده‌بورژوا، زیربنا و روبنا، انترناسیونالیسم، محرومیت، ابزار تولید، و ده‌ها واژه دیگر از لابه‌لای این نوشته‌ها وارد حیات فکری جامعه ایرانی شد. واژگان یادشده دهه‌ها ذهن ایرانیان را به‌خود مشغول داشت، زیرا این عبارات و واژگان به‌همراه ترجمه آثار روسی وارد فرهنگ زبانی ایرانیان شد.

در این میان، نوشته‌ها و پژوهش‌هایی که بین سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۹۰^۴ در شوروی مورد پژوهش قرار گرفت برپایه تبیین دترمینیسم مورد حمایت و تبلیغ دولت شوروی بوده است، درحالی‌که دیدگاه روس‌ها در زمینه ایران‌شناسی و مباحث علمی و اجتماعی در دوره تزاری و پساکمونیسم برپایه استندهای علمی، اسناد، و شواهدی تاریخی و باستان‌شناسی بوده است. نقد کارنامه روس‌ها، به‌ویژه در دوره شوروی، می‌توانست زوایای جدیدی

درباره نگرش آن‌ها در قلمرو ایران‌شناسی به خوانندگان ارائه دهد. این رویکرد نویسنده محترم، با توجه به آشنایی‌ای که به زبان روسی و استفاده مستقیم از منابع این زبان داشت، می‌توانست بر غنای علمی کتاب بیفزاید.

در ادامه این بخش، یکی دیگر از شاخص‌های موردبررسی نویسنده «بررسی کارنامه ایران‌شناسی روس‌ها در دوره اسلامی» است. در دوره یادشده، شاهد ظهور دوره طلایی ایران‌شناسی روس‌هایم. در حوزه تاریخ دوران اسلامی، ایران‌شناسانی نظیر بارتولد (Bartold)، کراچکوفسکی (I. Kratchkovsky)، پتروشفسکی (I. P. Petuchevsky)، ایوانف (M. S. Ivanov)، و یوگنی برتلس (E. Bertels)، که حدود چهل سال ریاست شعبه ایران‌شناسی و مؤسسه مطالعات شرقی روسیه را برعهده داشت، فعالیت علمی درخشان داشتند (زرشناس ۱۳۹۱: ۷۱). مورخان شوروی براساس روش‌شناسی مارکسیست-لنینیست هر یک در مورد دوره‌ای از تاریخ ایران پژوهش کرده‌اند. براساس تقسیم‌بندی آنان، نخستین جامعه‌ای که در ایران به وجود آمد جامعه برده‌دار بود که در حدود سده ششم پیش از میلاد شکل گرفت. جامعه فئودالی متقدم بین سده‌های سوم و پنجم میلادی و جامعه فئودالی پیشرفته در سده دهم میلادی برقرار شد (پتروشفسکی ۱۳۵۹: ۳۴). این رویکردهای ایدئولوژیک ایران‌شناسان شوروی مورد توجه و نقد مؤلف کتاب قرار نگرفته است.

ایران‌شناسان عصر شوروی سعی در تبیین دترمنیسم تاریخی و تطبیق تاریخ ایران اوایل دوره اسلامی با برده‌داری و سپس با فئودالیسم را داشته‌اند. نوشته‌ها و پژوهش‌های آنان، به دلیل التهاب فکری‌ای که در ایران به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی در قبال لیبرالیسم و دنیای فکری، فلسفی، و سیاسی غرب ایجاد شده بود، مورد توجه قرار گرفت و فضای روشن‌فکری ایران بیش از پیش به سمت جریانات چپ گرایش یافت. در نتیجه، آثار ایران‌شناسان یادشده در تیراژ وسیعی در ایران منتشر و با اقبال این قشر مواجه شد. تحت تأثیر نوشته‌های آنان، قشری از تحلیل‌گران سیاسی، ادبی، و تاریخی در ایران شکل گرفتند و تلاش داشتند تا با برجسته کردن جنبش‌های اجتماعی به تبیین تاریخ ایران براساس دترمنیسم تاریخی بپردازند. آثار نویسندگانی نظیر نعمانی، ورداسبی، مؤمنی، فشاهی، آل‌احمد، ساعدی، شاملو، شریعتی، و جمعی دیگر از شاعران و نویسندگان در نتیجه تأثیرپذیری از تحقیقات اجتماعی روس‌ها از تاریخ و جامعه ایرانی بوده است. علاوه بر نویسندگان یادشده، در آثار فکری، هنری، و ادبی این دوره ایران مفاهیم دیالکتیکی هگلی و مارکسیسم، تضاد طبقاتی، و دیگر مفاهیم برگرفته از سوسیالیسم و کمونیسم بسیار برجسته

و ملموس بود و از سوی دیگر برای خواننده ایرانی نیز جذابیت داشت. نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی حتی در نوشته‌های روشن‌فکران مذهبی، نظیر شریعتی، و نوگرایان مذهبی به صورت پیدا و پنهان راه یافت و تلفیق این اندیشه‌ها با برخی مبانی فکری-مذهبی موجب برانگیخته شدن اشتباهات جامعه فکری ایرانی دهه‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ خورشیدی به مفاهیمی شد که حاوی اصطلاحاتی چون طبقات، انقلاب، نابرابری‌های اجتماعی، و سایر مفاهیم چپ بودند. این موضوعات نکات بسیار مهمی بودند که در کتاب حاضر در نقد مکتب مارکسیستی و تأثیر ایران‌شناسان شوروی در جامعه ایرانی باید مورد بررسی قرار می‌گرفتند.

نویسنده هم‌چنین، در بررسی تاریخ معاصر ایران و سایر شاخص‌های شانزده‌گانه، بخش دوم کتاب را به شیوه گزارش‌نویسی با ارائه مطالبی کلی درباره پژوهش‌های شاخص و برجسته‌ای که ایران‌شناسان شوروی در این زمینه انجام داده‌اند، جمع‌بندی و خلاصه کرده است. بررسی نوشته‌های بخش دوم نشان می‌دهد که نویسنده در این بخش تعجیل بسیاری برای به‌پایان‌رساندن مطالب این بخش نسبت به بخش نخست داشته است، زیرا مطالب این قسمت مختصرتر از قسمت نخست کتاب بوده است. متأسفانه، در هیچ‌یک از موارد مطرح‌شده، نویسنده به تحلیل دیدگاه روس‌ها در قلمروهایی که به پژوهش پرداخته‌اند وارد نشده و مباحث، دیدگاه، و آثار آنان را به‌چالش نکشیده است.

با وجود برخی از اشکالات اساسی که در متن کتاب دیده می‌شود، استفاده مؤلف از منابع روسی و انگلیسی از مزایای مرجع‌شناسی محقق است. هرچند نویسنده از اغلب کتاب‌هایی که به زبان پارسی درباره ایران‌شناسی در روسیه به‌قلم پژوهش‌گران ایرانی نگارش شده است در متن استفاده نکرده است، ارجاعات کتاب نشان‌دهنده استفاده نویسنده از منابع روسی و انگلیسی در نگارش کتاب بوده است. با این حال، نویسنده دسته‌بندی، تحلیل، و استفاده مطلوب از منابع را برای بررسی سیر تاریخی ایران‌شناسی در روسیه نداشته است. هم‌چنین، نویسنده به برخی از منابع مهم پارسی نظیر پژوهش حسن انوشه درباره *دانش‌نامه ادب فارسی در قفقاز*، پژوهش خانم مفتاح و وهاب‌ولی و زرشناس، و پژوهش مختصر ایوانف که درباره سیر ایران‌شناسی در روسیه است و هم‌چنین سایر پژوهش‌های ارزش‌مند مرتبط با تاریخ ایران‌شناسی در روسیه مراجعه نکرده و استنادی نیز به آن‌ها نداده است. در بین منابع پارسی مورداستفاده نویسنده در سیر تاریخی مطالعات ایران‌شناسی در روسیه پژوهش‌های جدید دیده نمی‌شود. بیش‌تر منابع پژوهش کتاب‌شناسی‌های کلی و منابع عمومی است. این نسبت در منابع لاتین اندکی فرق دارد و

نویسنده از منابع جدید نیز در نگارش خود بهره برده است. در صورتی که، چنانچه پژوهش‌گر در جمع‌آوری داده‌های پژوهش به منابعی مراجعه می‌کرد که به بررسی کیفی ایران‌شناسی در روسیه پرداخته‌اند، به‌نظر می‌رسید نتیجه پژوهش بسیار متفاوت با مجموعه حاضر می‌شد و کیفیت پژوهش در سطح قابل‌قبولی قرار می‌گرفت. نویسنده از نظر رعایت امانت نیز به‌درستی و براساس روش پژوهش علمی عمل کرده و استنادات کتاب به‌جا و درست بوده است، اما شیوه ارجاع‌دهی نویسنده که در این کتاب براساس شماره‌بندی انجام شده است شیوه پژوهش‌های نوین نیست. این روش امروزه معمول نیست و ازسویی برای خواننده نیز یافتن استنادهایی که مؤلف در پایان مطالب کتاب به‌صورت ارجاع و توضیحات آورده بسیار دشوار است.

۶. نتیجه‌گیری

باتوجه به بررسی‌های انجام شده از منظر نقد، کتاب تاریخ ایران‌شناسی در روسیه پژوهشی شتاب‌زده در زمینه مطالعات ایران‌شناسی در روسیه است، زیرا روسیه یکی از کانون‌های مهم ایران‌شناسی در جهان به‌شمار می‌رود که طی سی‌صد سال اخیر پژوهش‌های ارزنده‌ای درباره ساختارهای فکری، فرهنگی، اجتماعی، و هنری ایران انجام داده است. پژوهش حاضر انتظار پژوهش‌گران ایران‌شناسی را در زمینه مطالعاتی که روس‌ها در این زمینه انجام داده‌اند برآورده نمی‌کند، زیرا متن کتاب جمع‌آوری داده‌های کلی و عمومی درباره مطالعات ایران‌شناسی در روسیه است. عنوان نیز بسیار کلی و فراتر از پژوهش انجام شده است و از مهم‌ترین اشکالات و ایرادات اساسی کتاب انتخاب عنوان پژوهش وسیع برای تحقیق حاضر بوده است، به‌گونه‌ای که تمامی متغیرها و شاخص‌هایی که نویسنده به آن‌ها پرداخته است، درحقیقت مقدمه‌ای بر بحث‌های پژوهش حاضر است. ایران‌شناسی در روسیه، باتوجه به این که دستاوردهای علمی زیادی در زمینه‌های مختلف فرهنگی، هنری، تاریخی، باستان‌شناسی، و سایر زمینه‌های فرهنگی اجتماعی ایران به‌هم‌راه داشته است، بحث وسیعی است و در قالب یک کتاب کم‌حجم نمی‌گنجد. نویسنده حتی نتوانسته از انبوه کتاب‌نامه‌ای که در پایان اثر به آن‌ها اشاره کرده است به‌درستی استفاده کند. شیوه پژوهش‌گر در معرفی دستاوردهای بحث‌های مختلف ایران‌شناسی در روسیه بسیار خلاصه‌وار است و حتی در بسیاری از زمینه‌ها نیز گفتار و اشاره‌ای ندارد. نویسنده حتی در برخی از موارد، نظیر رویکرد ایران‌شناسی عصر شوروی که مبتنی بر ایدئولوژی کمونیستی — استالینیستی بوده

است، وارد نشده است. این رویکرد تأثیر زیادی در فضای فکری ایران بین دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۰ خورشیدی داشته است، تا اندازه‌ای که اغلب آثار روشن‌فکری ایران به‌گونه‌ای ملهم از نوشته‌های روس‌ها در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران بوده‌اند. عنوان کتاب در نگاه نخست بیان‌گر پژوهشی جامع درباره ایران‌شناسی در روسیه است، اما نویسنده در متن و محتوا نتوانسته است به اهداف خود دست یابد و در نهایت صرفاً به گزارشی کوتاه از تاریخ سی‌صدساله ایران‌شناسی در روسیه بسنده کرده است. در نتیجه، متن کتاب بر دانش خواننده در زمینه مطالعات ایران‌شناسی در روسیه اضافه نمی‌کند، زیرا مطالب ارائه‌شده نویسنده کم‌وبیش در سایر کتاب‌ها و مقالاتی دیده می‌شود که درباره ایران‌شناسی و تاریخ‌پژوهی روس‌ها در ایران منتشر شده است، درحالی‌که مبنای پژوهش نویسنده کتاب استفاده از منابع معتبر روسی و ایرانی در پژوهش بوده است. مهم‌ترین ایراد و اشکال کار نویسنده کتاب انتخاب قلمرو طولانی تحقیق «تاریخ ایران‌شناسی در روسیه» بوده است، در صورتی‌که با انتخاب مقطع خاصی از ایران‌شناسی در روسیه یا با تمرکز بر یکی از ویژگی‌ها یا شاخص‌های مهم و برجسته موضوع موردپژوهش می‌توانست پژوهشی کاربردی و نتیجه‌گرا را در حوزه مطالعات ایران‌شناسی به مخاطبان ارائه دهد. از سوی دیگر، باوجود استفاده وسیع از منابع روسی در نگارش کتاب، باین‌که عنوان پژوهش *تاریخ ایران‌شناسی در روسیه* است، در فهرست پایانی منابع نشانی از استفاده مؤلف از مطالعاتی که در این زمینه انجام شده است به چشم نمی‌خورد.

۱.۶ پیش‌نهادهای

باتوجه به محتوای کتاب، پیش‌نهاد می‌شود نویسنده محترم در چاپ دوم کتاب عنوان کتاب را به «درآمدی بر مطالعات ایران‌شناسی در روسیه» تغییر و محتوای کتاب را موردبازنگری اساسی قرار دهد و هم‌چنین، ضمن ساختاربندی مناسب، از منابع روسی در تحلیل فرایندهای ایران‌شناسی در روسیه بهره گیرد. همان‌گونه‌که نویسنده در مقدمه اثر حاضر اشاره کرده است، باتوجه به آشنایی با زبان روسی، چنان‌که از استنادات کتاب نیز چنین برمی‌آید، وی در نگارش اثر حاضر از این منابع به‌خوبی استفاده کرده است. لذا، با تغییر رویکرد مطالب کتاب از شیوه گزارشی نویسی به رویکرد تحلیلی، با نقد و تحلیل کارنامه ایران‌شناسان روسی، می‌تواند پژوهشی قابل‌قبول ارائه کند، زیرا بخش زیادی از متن و محتوای کتاب مطالبی است که در سایر نوشته‌های مربوط به کتاب‌شناسی آثار روس‌ها در ایران دیده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. تورج اتابکی در اثر زیر به تحلیل و بررسی تاریخ نگاری چپ می‌پردازد:

Touraj Atabaki and Svetlana Ravandi-Fadai, *The Rise of Red Orientalism and the Fall of Red Orientalists*.

۲. مرکز ایران‌شناسی غازان در دوره امپراتوری تزاری در سال ۱۸۰۴ م تأسیس شد (رضا ۱۳۷۱: ۲۱۷).

۳. Aleksander Borejko Chodźk؛ متأسفانه در نخستین ترجمه‌ای که از سفرنامه کوچکو انجام گرفته است نام وی به اشتباه خودزکو یا شودزکو به پارسی ترجمه شده است. درحالی‌که تلفظ صحیح نام این فرد، باتوجه به گفت‌وگویی که با ایران‌شناسان لهستانی انجام داده‌ام، الکساندر کوچکو است.

۴. در سال ۱۹۳۱، طی کنگره سراسری‌ای که در روسیه برگزار شد، تاریخ‌نگاران روسی رسماً سیر تک‌خطی تاریخ را به‌عنوان دترمنیسم تاریخی مبنای پژوهش‌های اجتماعی خود در تاریخ بشریت قرار دادند. پس از این جلسه بود که سایر نظریه‌ها، از جمله نظریه استبداد شرقی، را به‌کناری نهادند (خنجی ۱۳۵۸: ۲۵).

کتاب‌نامه

اتکین، موریل (۱۳۷۱)، *ایران‌شناسی در شوروی، ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: الهدی.

اتکین، موریل (۱۳۶۸)، «ایران‌شناسی در شوروی»، ترجمه مرتضی اسعدی، مجله نشر دانش، ش ۵۲.

اروین، رابرت (۱۳۹۹)، *دانش خطرناک (شرق‌شناسی و مصائب آن)*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی.

بیاتلو، حسین (۱۳۹۰)، «گزارشی از مکتب‌های شرق‌شناسی در اروپا بر دروازه‌های شرق از جاده‌های غرب»، ماه‌نامه زمانه، ش ۹۹.

پتروشفسکی، ایلیا پائولوویچ (۱۳۵۹)، *ایران‌شناسی در شوروی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نیلوفر. پناهی، عباس، مریم شادمحمدی، و فرشته رحمانی‌نژاد (۱۳۹۶)، *درآمدی بر حوزه‌ها و دپارتمان‌های ایران‌شناسی در اروپا، آمریکای شمالی، و ژاپن*، رشت: دانشگاه گیلان.

پناهی، عباس و فرشته رحمانی‌نژاد (۱۳۹۷)، «پژوهش‌های ایران‌شناسی در روسیه»، در: *مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی میان‌رشته‌ای روسیه و شرق، تعامل در هنر روسیه، مسکو*.

توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۰)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران: سمت.

- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۱)، «گسست امپراتوری شوروی، روابط جمهوری‌ها با یکدیگر»، مجله پاسدار اسلام، ش ۱۲۴.
- حوجکو، الکساندر (۱۳۸۸)، سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، رشت: فرهنگ ایلیا.
- خنجی، محمدعلی (۱۳۵۸)، رساله‌ای در بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف، تهران: طهوری.
- رشتیانی، گودرز (۱۳۹۹)، «وضعیت کنونی مطالعات ایران‌شناسی در روسیه»، فصل‌نامه نگاه نو، ش ۱۲۵.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۷۱)، «ایران‌شناسی در روسیه و اتحاد شوروی»، در: مجموعه مقالات انجمنواره بررسی مسائل ایران‌شناسی، به‌کوشش علی موسوی گرم‌رودی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزرات امور خارجه.
- زرنشاس، زهره (۱۳۹۱)، درآمدی بر ایران‌شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سعید، ادوارد (۱۳۹۰)، شرق‌شناسی، ترجمه لطف‌علی خنجی تهران: امیرکبیر.
- سیوری، راجر (۱۳۶۳)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- کتاب‌شناسی خاورشناسان: ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان، روسیه و جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق (۱۳۷۲)، با مقدمه عنایت‌الله رضا و با همکاری گروه مؤلفان و مترجمان، تهران: الهدی.
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۹)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- کوزنتسووا، ن. آ. و ل. م. کولاگینا (۱۳۴۰)، «مطالعات درباره ایران (۱)»، پیام نوین، س ۴، ش ۵.
- فدائی، ابوالفضل (۱۳۹۸)، «دریای کاسپین و اهمیت آن»، در: مجموعه مقالات اولین همایش ملی فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌روی دریای خزر (با تکیه بر رژیم حقوقی، سیاسی و امنیتی، شیلات، و محیط‌زیست، اقتصادی)، گرگان: دانشگاه آزاد گرگان.
- مک‌فی، الکساندر تون (۱۳۹۸)، شرق‌شناسی، ترجمه مسعود فرهمندفر، تهران: مروارید.
- مامدوا، نینا (۱۳۸۱)، «ایران‌شناسی در روسیه: دیروز و امروز»، نامه پارسی، ش ۲۴.
- ملگونف، گریگوری (۱۳۶۴)، سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای کاسپین، ترجمه مسعود گل‌زاری، تهران: دادجو.
- مفتاح، الهامه و وهاب ولی (۱۳۷۲)، نگاهی به ایران‌شناسی و ایران‌شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز، تهران: الهدی.
- نایب‌پور، محمد (۱۳۹۴)، تاریخ ایران‌شناسی در روسیه، تهران: نگارستان اندیشه.
- نیکیتین، بازل (۱۳۳۶)، «تبعات ایران‌شناسی در شوروی»، مجله یغما، ش ۱۱۰.